

# نشانه‌های نوگرایی در کتاب‌های کودک و نوجوان

۰ معصومه انصاریان

به رغم نظرهای موجود در حاشیه جشنواره پروین که نیاز به بحث و بررسی جداگانه دارد، امسال کتاب‌های انتشار یافته از سوی زنان نویسنده، در مقطع زمانی سال‌های ۸۲ و ۸۳، در جشنواره مورد داوری قرار گرفت و فرصتی فراهم ساخت تا آثار زنان نویسنده و گرایش‌های خاص آنان در ادبیات، مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد.

گفتنی است که در مجموع، حدود ۲۷۰ کتاب به جشنواره راه یافت و متن زیر، نگاهی است تحلیلی و اجمالی به این کتاب‌ها. در این مجال، بنا ندارم به ضعف‌ها و نارسایی‌ها بپردازم، بلکه به معرفی و نقد و بررسی چند کتاب که شایستگی خاصی دارند، اکتفا می‌کنم.

ویژگی مشترک کتاب‌ها، نوگرایی است. از آن‌جا که یکی از انتقادهای جدی منتقدان به ادبیات کودک و نوجوان که از قضا زیاد هم تکرار می‌شود، کهنگی است، نوگرایی در زبان، نگاه و درونمایه، کتاب‌های مورد بحث را برجسته و متمایز می‌سازد.

«جشنواره پروین»، ویژه زنان نویسنده، برگزار می‌شود. این جشنواره که از سوی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، در سال ۱۳۸۳ بنیان گذاشته شده و امسال دومین سال فعالیت خود را سپری می‌کند، بیانگر نگاه حمایتی دولت از زنان نویسنده است. درباره فلسفه وجودی جشنواره پروین، سخن‌های متفاوتی شنیده می‌شود.

برخی جشنواره پروین را مثبت ارزیابی می‌کنند و آن را حق نویسندگان زن به‌شمار می‌آورند. آنان این جشنواره زنانه را به نوعی جبران کنار گذاشتن و به حاشیه راندن زنان در گذشته‌ای بس طولانی می‌دانند و از آن به «تبعیض مثبت» تعبیر می‌کنند و در کل، با این‌گونه توجهات خاص، حداقل تا مدتی موافقت دارند.

برخی دیگر که عمدتاً زنان خواهان فرصت‌های برابر با مردان هستند، این التفات خاص را برنمی‌تابند و این تفاوت‌گذاری و جداسازی بین زنان و مردان نویسنده را مثبت و مفید ارزیابی نمی‌کنند. اینان بر این باورند که تأکید بر هویت زنانه، در نفس خود تبعیض‌آمیز و تحقیرآمیز است؛ چرا که التفات ویژه به زنان، در اصل بر جنسیت زنان ناتوانی و ضعف آنان و... تأکید دارد که استحقاق توجه بیشتر به زنان را از سوی مردان موجه می‌سازد. حال آن‌که حداقل در حوزه نویسندگی، زنان شبیه مردان هستند و همان حقوقی را باید داشته باشند که مردان دارند. زنان نویسنده در شرایط کنونی، برای رقابت با مردان به هیچ التفات خاصی نیاز ندارند. تعداد برندگان زن در جشنواره‌های غیرجنسی مثل کتاب سال، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان و دیگر مسابقات ادبی، تأییدی بر این مدعاست.



عنوان کتاب: روز ابری من

نویسنده: هدا حدادی

تصویرگر: هدا حدادی

ناشر: شب‌ویز

نوبت چاپ: ۱۳۸۲

شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه

تعداد صفحات: ۲۴ صفحه

بها: ۵۰۰ تومان

## شاعرانگی و خیال- انگیزی زبان

زبان در «روز ابری من»، برجستگی‌های چشمگیری پیدا کرده است. نویسنده از دید یک دختر بچه، یک روز ابری را روایت می‌کند؛ یک روز ابری که می‌توانست کاملاً معمولی و خسته‌کننده باشد، مثل هزاران روز ابری. اما نویسنده به مدد واژه‌ها و توصیف‌های تازه و کودکانه،

زیبایی و برجستگی خاصی به کار داده است.

داستان این گونه‌آغاز می‌شود:

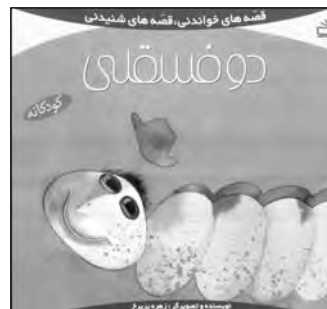


«صبح صدای سازدهنی می‌آمد. توی رخت خوابم غلت زدم و به پنجره نگاه کردم و هوا، مثل صبح نبود؛ چون همه جا پر از ابرهای تودرتوی بنفش و صورتی بود. ابرها با صدای سازدهنی می‌رقصیدند و دامن پف‌پفی‌شان را بازوبسته می‌کردند. کسی که سازدهنی می‌زد، دور شد و ابرها ایستادند.»

واژه‌های سازدهنی، رنگ‌های بنفش و صورتی، صدای ساز و رقص ابرها حال و هوای شاد و پرتحرک و سرخوشانه‌ای به خواننده می‌دهد. به توصیف‌های زیر دقت کنید: «ابرها با صدای سازدهنی می‌رقصیدند و دامن پف‌پفی‌شان را باز و بسته می‌کردند»، «گل‌های رومی‌زی حرکتی کردند و ریش جارو تابی خورد»، «شیر روی گاز بالا آمد و از لبه ظرف به بیرون سرک کشید»، «باد که دید مادرم حواسش اصلاً به شیر نیست، از پنجره تو آمد و فوت محکمی کرد. شیر سردش شد و دوباره خودش را توی ظرف قایم کرد.»

توصیف‌ها تازه و برآمده از نگاه کودکانه راوی است. او کودک است و همه چیز را در قالب بازی می‌بیند. او خیال پرداز است و به اشیا جان می‌دهد از دید او باد فوت می‌کند و شیر توی ظرف قایم می‌شود. گل‌های رومی‌زی حرکت می‌کنند و جارو صاحب ریش می‌شود و آن را تاب می‌دهد و ...

با تکرار کلمات سازدهنی، پف‌پفی، پنبه‌پنبه، شعر باران و ... و فصل-های تاب خوردن، بالا آمدن، فرورفتن، سرک کشیدن، چرخ زدن، درهم شدن، خواندن، رقصیدن و باریدن، به خواننده نوعی بی‌وزنی، سبکی، شادی و حس پرواز دست می‌دهد. نویسنده خواننده را به کمک زبان، وارد دنیای شاعرانه و کودکانه می‌کند.



عنوان کتاب: دوستی

نویسنده: زهره پریخ

تصویرگر: زهره پریخ

ناشر: انتشارات مدرسه

نوبت چاپ: اول - ۱۳۸۳

شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه

تعداد صفحات: ۱۲ صفحه

## بها: ۴۲۰ تومان نگاه مادرانه به طبیعت

داستان دو فسقلی، با خراب شدن خانه یک کرم کوچولو آغاز می‌شود و با داد و فریادهای او اوج می‌گیرد. اما مه‌تا و مادرش که خانه کرم کوچولو را خراب کرده‌اند، حواس‌شان نیست و توی عالم خودشان سیر می‌کنند. آن‌ها اصلاً صدای داد و فریاد نرم و نازک کرم کوچولوی ریزه میزه و عصبانی را نمی‌شنوند. مه‌تا کوچولو مثل همه بچه‌ها، سیب قرمز بزرگ خوشبوی را گاز می‌زند و وقتی سروکله کرم کوچکی از سوراخی وسط سیب بیرون می‌زند، سیب را می‌دهد دست مادرش تا شر او را کم کند. مادر مه‌تا هم همان کاری را می‌کند که همه آدم‌ها می‌کنند: قسمت کرم خورده را می‌برد و دور می‌اندازد و قسمت سالمش را می‌دهد دست دخترش و البته که هیچ کدام به کرم کوچولوی بخت برگشته خانه از دست داده، یک لحظه هم فکر نمی‌کنند و صد البته که تهدید کرم عصبانی باد کرده را هم نمی‌شنوند: «بالا خره من را بی‌خانمان کرده‌اید دوست دارید یک فریاد بلند بکشم تا خانه شما هم خراب شود؟»

باید یک زن هنرمند باشی که بتوانی درد بی‌خانمان شدن را حتی در

فریادهای نرم و نازک یک کرم کوچولوی ریزه میزه بشنوی و آن را برای خواننده این طور ساده و بی‌پیرایه و زیبا تصویر کنی. آن قدر که بدن باد کرده کرم را جلوی چشمش بیاوری و صدای فریادهای نرم و نازکش را به گوشش برسانی. در فاجعه‌ای که مه‌تا و مادرش به بار آورده-



اند، تنها یک چیز می‌تواند

دلگرم‌کننده باشد؛ چیزی که بتواند خانه‌ای از نو برای کرم کوچولو عصبانی سامان بدهد و آن، دعوت دوستانه یک کرم کوچولوی دیگر است: «آهای تو که آن پایین هستی، اگر یک خانه گرم و نرم می‌خواهی، بیا بالا.»

نویسنده در این اثر کودکانه اما ژرف، نگاهی مادرانه و عاطفی به نظام هستی و مناسبات میان انسان و طبیعت دارد. مه‌تا و مادرش، مثل بیشتر انسان‌ها به طبیعت نگاه می‌کنند. آن‌ها از طبیعت لذت می‌برند و هر چقدر که بخوانند، از آن بهره می‌گیرند، اما از بلاهایی که ممکن است بر سر طبیعت بیاورند، غافلند. مه‌تا پیچ و تاب‌های کرم کوچولو را روی سیب می‌بیند، اما علت آن را درک نمی‌کند، فریادهای او را نمی‌شنود و ...

این نگاه ژرف و مادرانه نویسنده است که می‌تواند ما را به طبیعت این قدر نزدیک کند؛ این قدر نزدیک و درونی که خواننده، خودش را جای کرم کوچولوی وسط سیب می‌گذارد. نویسنده به پشتوانه حس و تجربه خلاق مادرانه و نگاه عمیق و عاطفی به محیط زیست، توانسته است چنین اثر لطیف و زیبا و تأثیرگذاری خلق کند.

پایان بندی خوش داستان نیز از علاقه سرشار نویسنده به تداوم حیات

و حفظ محیط زیست سرچشمه می‌گیرد؛ آن‌جا که کرم کوچولو در خانه جدید و کنار دوست تازه‌اش آرام می‌گیرد.

عنوان کتاب: یک نقاشی

نویسنده: اکرم قاسم‌پور

تصویرگر: نسیم آزادی

ناشر: شب‌و‌باز

نوبت چاپ: ۱۳۸۳

شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه

تعداد صفحات: ۲۰ ص

بها: ۵۵۰ تومان



### کودک، نقاشی، خدا

یک نقاشی، داستان دختری است که نمی‌خواهد قایق و دریا و خانه و گل و درخت و آسمان و این جور چیزها بکشد. او می‌خواهد خدا را نقاشی کند و همین ایده، دختر را از بقیه شخصیت‌های داستانی متمایز می‌کند. او از آن بچه‌هایی نیست که یک مدل می‌گذارند جلوی روی‌شان و از رویش کپی می‌کنند. او خدا را آن‌طور در ذهنش مجسم می‌کند که مادر بزرگش برای او تعریف کرده؛ بزرگ و مهربان برای همین، وقتی یک خط قرمز می‌کشد، آن را عصبانی و تیز می‌بیند و نمی‌پسندد. سراغ رنگ صورتی می‌رود. خط‌هایی که می‌کشد، مهربان‌ترند، اما نه به مهربانی خدا. به علاوه، خط‌ها اول و آخر دارند، ولی خدایی که او می‌شناسد و مادر بزرگش برایش وصف



کرده، اول و آخر ندارد. این بار دختر دایره می‌کشد و همین‌طور به کشیدن ادامه می‌دهد. تصاویر می‌آیند و می‌روند تا او بهتر بتواند خدا را نشان دهد. در کنش نقاشی خدا که نمادی از روش شناخت خداست، دختر تصاویری را که مادر بزرگ از خدای برای او ساخته، کنار می‌گذارد و آن‌طور که خودش می‌اندیشد و می‌پسندد، خدا را ترسیم می‌کند، او خلاف نظر مادر بزرگش، برای خدا دو چشم بزرگ می‌کشد تا آدم‌ها را ببیند، برای خدا دو پا می‌کشد که به آدم‌ها نزدیک شود و حتی برای خدا یک جفت کفش قرمز خالدار نقاشی می‌کند.

اکرم قاسم‌پور در داستان یک نقاشی، این واقعیت مهم را برجسته می‌کند که آدم‌ها، شناخت خود را از خدا قدم به قدم خود تجربه در هر قدم گوشه‌ای از دریای بی‌کران وجود او را کشف می‌کنند.

چه بسا در این مسیر دچار اشتباه هم شوند، اما هیچ اهمیت ندارد. مهم این است که این تصاویر تغییر می‌کند. تصاویر دخترک از خدا نقاشی به نقاشی عوض می‌شود و این تصاویر از دید نویسنده دوست داشتنی، ارزشمند و قابل اعتنا هستند؛ حتی اگر این تصاویر کودکانه را دانشمندان علم توحید نپسندند و می‌دانیم که حضرت موسی نیز تصاویر شبان را نپسندید.

پیش از این، قیصر امین‌پور در شعر به یاد ماندنی «پیش از این‌ها»، این روش را تجربه کرده بود. او تصویر خدای خشمگین، بی‌رحم و دور و ترسناک و عذاب‌دهنده را در جریان سفر به یک روستا و پس از خواندن نمازی ساده در مسجد روستا شکسته بود و به قول خودش به دست باد سپرده بود و به جایش تصویری دوست داشتنی، صمیمی و نزدیک از خدا نشانده بود. تصویر قبلی شاعر از خدا، بازتاب نظام تکلیف و ترس و تنبیه-مدار مدرسه بود؛ خدایی بود که «رعد و برق شب طنین خنده‌اش بود» و سیل توفان نعره توفنده‌اش و تصویر دوم او از خدا رنگ و بوی سادگی و صفای روستا را با خود داشت که با حال و هوای شاعر در لحظه سرودن شعر، بیشتر هماهنگ بود.

عنوان کتاب: سگی که قارقار می‌کرد

نویسنده: فریبا کلهر

تصویرگر: راشین خیری

ناشر: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان

نوبت چاپ: اول ۱۳۸۳

شمارگان: ۱۵۰۰۰ نسخه

تعداد صفحات: ۴۸ صفحه

بها: ۹۰۰ تومان

### آموزش اصول شهروندی

#### و مهارت‌های زندگی

سگی که قارقار می‌کرد، مجموعه شش قصه کوتاه برای کودکان است؛ قصه‌هایی که هر کدام به نوعی اصول شهروندی و مهارت‌های زندگی را آموزش می‌دهند و از این زاویه برجستگی پیدا می‌کنند.





در قصه «دختری به نام فرشته»، همه ماجرا حول یک چتر بادآورده اتفاق می افتد. هر کس با دیدن چتر، اولین چیزی که به زبان می آورد، این است که صاحبش شود.

یکی می گوید: «من اول دیدمش. پس مال من است. دیگری می گوید: «مال من است؛ چون مثل من کوچولو و ریزه میزه است.» یکی آن را برای نوه اش می خواهد و دیگری آن را برای دخترش مناسب می داند. در کل، همه آن ها در یک چیز سخت دارند؛ چتر گم شده را صاحب شوند. هیچ کس به فکر این نمی افند که آن را به صاحبش برگرداند؛ مگر دختر فقیری که از قضا زیر باران خیس شده است. اگر قصه به همین جا ختم می شد، مثل قصه های اخلاقی می شد که شبیه آن را تا حال هزار بار خوانده ایم، اما وقتی دختر چتر را به صاحبش می رساند، پسر کوچولو با دیدن لطف دخترک خیس، چتر را به او نمی دهد، بلکه از چتر طوری استفاده می کند که نه خودش خیس شود و نه دخترک تا نشان دهد که پایه و بهانه دوستی، می تواند یک رفتار خوب اجتماعی باشد.

قصه «میو میو بلیت نمی شود»، توی شهر و توی اتوبوس اتفاق می افتد. گربه ای خلاف مسافران دیگر، می خواهد بدون بلیت سوار اتوبوس شود. او به جای بلیت ادا و اطوار می ریزد. چشمش را خمار می کند، دمش را تاب می دهد و وقتی راننده این ادعاها را به جای بلیت از او قبول نمی کند، با پنچول تیزش او را تهدید می کند. راننده از ترس سکوت می کند، اما به محض سوار شدن پلیس، گربه فرار می کند و یاد می گیرد که بدون بلیت سوار اتوبوس نشود. نگاه نویسنده در این قصه، معطوف به آموزش یکی از اصول شهروندی، یعنی قانون گرایی بوده که به خوبی از عهده آن برآمده است.

در قصه «چه بالون های باهوشی پیدا می شود؟» بالونی بر هواپیما پی چیره می شود. وقتی هواپیما مغرورانه بالون را تهدید می کند که از سر راهش کنار برود، و گرنه سوراخش می کند بالن به هواپیما پیشنهاد مسابقه می دهد. هواپیما که به سرعت خودش اطمینان دارد و البته تجربه خرگوش بازیگوش قصه مسابقه خرگوش و لاک پشت را هم در چنته دارد، حواسش را جمع می کند و خیلی سریع به خط پایان مسابقه می رسد و برنده می شود. البته بالون قصه، دانایتر از آن است که خودش را درگیر مسابقه با هواپیما کند. او با پیشنهاد مسابقه، فقط هواپیما را دست به سر می کند و

خودش با خیال راحت به راهش ادامه می دهد تا نشان دهد که وقتی دو نیروی نابرابر در مقابل هم قرار می گیرند، اگر ضعیف تر عقلش را به کار اندازد، به راحتی می تواند از شر نیروی قوی تر و زورگو خلاص شود.

در قصه «دریاچه را کی دزدیده»، دنباله روی کورکورانه بی ارزش و اعتبار می شود ساختار داستان، همان ساختار داستان های قدیمی است. یک حیوان با دیدن صحنه ای می ترسد، فریاد می زند و بقیه را هم خبر می کند. حیوانات دیگر، بدون این که خود صحنه را ببینند، دنبال او راه می افتند تا این که کلاغی، هدیه ای یا هر حیوان دیگری که کمی دانا باشد، آن ها را متوجه اشتباه شان کند.

در این داستان، کلاغ با جمله کلیدی «من تا نبینم باور نمی کنم»، جلوی حرکت کور حیوانات را می گیرد و راه آشکار ساختن حقیقت را به آن ها نشان می دهد. هر چند این قصه به لحاظ درون مایه و ساختار تکراری است، نشان دادن زشتی دنباله روی کورکورانه و پذیرش غیرمحققانه، اگر هزار بار هم اتفاق بیفتد، گویی کم است. زودباوری و دنباله روی، عادتی است که انگار نمی خواهد دست از سر ما انسان ها بردارد.

«سگی که قارقار می کرد»، قصه سگی است که نمی تواند واق واق کند. صدای او با صدای حیواناتی که اذیت شان کرده و خورده، قاطی شده است. سگ به جای واق واق و میو، واق، واق، کواک، واق و واق قار واق و واق جیک واق می کند. دکتر او را معاینه می کند و از ته دهان او یک گربه یک اردک، یک کلاغ و یک گنجشک بیرون می کشد و تا می خواهد نصیحتش کند... سگ دکتر را هم می خورد. دکتر خودش را نجات می دهد.

سگ به سبب آزار و اذیت دیگران، تعادل رفتاری اش را از دست داده است.

این قصه تمثیلی، ناظر به یک واقعیت زندگی شهری امروزی است. سگ نماد انسان های بیمارگونه جامعه است. جامعه یعنی دکتر و حیوانات دیگر، در مقابل او چه واکنشی نشان می دهند؟ او را طرد می کنند؟ از او فرار می کنند؟ یا آن طور که نویسنده واقعیت را طراحی می کند، نیروی شان را به

